

ترجمه المنفذ من الضلال « غزالی »

مترجم: آقای زین الدین کیانی نژاد

راه رستگاری

- ۷ -

(فصل هفتم، حقیقت نبوت)

گوهر انسان در اصل فطرت خالی و ساده آفریده شده است، از عوالم وسیع الهی خبری ندارد و از مخلوقات بی شمار، یا بمبارت دیگر از کارمندان و نیروهای خدایی آگاه نیست همان نیروها و قوایی که تعداد آنرا جز خودش کسی نمیداند چنانکه خود فرموده است: « و ما یعلم جنود ربك الا هو » (۱) و تنها راه اطلاع و آگاهی بشر از جهان خارج قوای مدرکه ای است که در وی خلق شده و بوسیله هر يك از ان قوا عالمی از عوالم یعنی جنسی از اجناس موجودات را می شناسد. نخستین قوه ای که در بشر پیدا میگردد، قوه لامسه است که بوسیله ان اجناسی از موجودات مانند گرمی، سردی، تری، خشکی گرمی و زبری و امثال اینها را درك مینماید و این قوه قادر بر درك کردن رنگها و صداها نیست و برای وی کان لم یکن میباشد. پس از پیدایش قوه لامسه قوه بینایی در وی ایجاد میگردد و بوسیله ان رنگها و اشکال را درك میکند که پهناورترین عوالم محسوسات میباشد. سپس گوشش باز میگردد و صداها و نغمات را می شنود همچنین دارای حس ذائقه میشود و بموجودات دیگری پی میرسد تا اینکه کم کم از جهان محسوسات با فراتر میگردد و تقریباً در حدود سن هفت سالگی قوه تمیز و تشخیص در او بوجود میآید که يك تحول بزرگی از مراحل وجود بشر است و بوسیله آن انسان چشم بجهان دیگری باز میکند که چیزی از آن در عوالم محسوسات وجود ندارد، سپس بتدریج به جهان برتر و عالیتری ارتقاء مییابد که جهان عقل و خرد است و بوسیله آن از واجبات و مسکنات و معالات آگاه میگردد و چیزهایی را درك میکند که در عوالم قبلی وجود نداشته است. همچنین در ماوراء عالم عقل هم عالم دیگری وجود دارد که در انسان چشم دیگری باز میشود و با آن چشم عوالم فیسی را مشاهده میکند و آینده را می بیند و باموری پی میرسد که عقل از ادراك آن

عاجز و ناتوان می باشد ، چنانکه قوه تمیز از ادراك معقولات ر قوه حس از درك میزات نا توان هستند . روی این اصل همانطوریکه اگر ادراکات عقلیه را بشخص میز عرضه بدارند باور نمیکنند و از تصدیق آن امتناع مینمایند و آنرا بعید و غیر عملی می پندارد ، همچنین بعضی از خردمندان هم عالم نبوت را باور نکرده و آنرا مستبعد دانسته اند و این عین جهالت و نادانی است زیرا ایشان دلیلی بر امتناع و استبعاد ندارند جز اینکه میگویند آن مقام و مرتبه ای است که ایشان بآن نرسیده و ندیده اند ، روی این پندار تصور کرده اند که اصلا چنین عالمی وجود واقعی ندارد . آری کور مادر زاد اگر بوسیله شنیدن زیاد برنکها و شکل ها بی برده باشد و نخستین بار رنگی یا شکلی برای او شرح داده شود نمی تواند تشخیص بدهد و بهیچ وجه چیزی درك نمیکنند .

ولیکن آفریدگار جهان برای اینکه ذهن بشر را بجهان نبوت نزدیک و استشنا نماید نمونه ای از خاصیت نبوت را بآنان عطا فرموده و آن عالم خواب است که بشر در خواب چیزهایی می بیند و درك میکند که از امور نهایی بوده و در آینده بوقوع می یوندد ، نهایت نحوه ادراك گاهی روشن و آشکار است و گاهی مبهم و محتاج به تعبیر میگردد ، حالا اگر آنحال را انسان خود تجربه نمیکرد و بار گفته میشد که : بعضی از مردم هستند که مانند مرده روی زمین میافتند . حواس از ایشان زایل می شود . چشم و گوش و دهانشان بسته میگردد ولی ممالک در همان حال امور غیبی و نهانی را درك مینمایند . « مسلما انکار نمیکرد و میگفت : « نیروهای حواس هستند که اشیاء را درك می کنند و وقتی کسی نتواند در موقع کار آنها (وقت بیداری) چیزی را درك کند ، پس در موقع رکود آنها (هنگام خواب) بطریق اولی نتواند نتوانست . « ولی البته این يك نوع قیاسی است که تجربه آنرا تکذیب مینماید .

بنا بر این همانطوریکه عالم عقل عالمی است از عوالم آدمی که در بشر چشمی باز می کند و معقولات را که حواس از درك آنها عاجز است میبیند همین طور نبوت هم عالمی است که با چشم خاصی جهان مخصوصی مشاهده می شود و عقل از ادراك آن ناتوان و عاجز است .

شك و تردیدی که در نبوت پیدا میشود . یا از حیث امکان او است ، یا از جهت وقوع و یا در حصول آن نسبت بشخص معینی می باشد ، اما دلیل امکان آن وقوع آن می باشد و دلیل وقوع آن وجود معارف و علوم است که در جهان انتشار یافته و قسمتی از آن را مانند علم طب و نجوم نمی توان بوسیله عقل بی

برد چنانکه اگر کسی در اینگونه علوم بررسی نماید علم پیدا میکند که با تجربه نمی توان همه آنها واقف گردید بلکه منشا و منبع کشف آنها وحی و الهام و توفیقات خداوندی بوده است .

مثلا بعضی از احکام علم نجوم هست که در هر هزار سال يك مرتبه به وقوع می پیوندد و همچنین خواص دواها که بوسیله تجربه نمی توان بکشف ان نایل گردید ، بنا بر این دلایل و مقدمات میگوئیم : برای کشف حقایق که عقل از ادراك ان عاجز است ، راه دیگری وجود دارد و ان راه نبوت است ، مقصودم از این بیان این نیست که نبوت را منحصر باین بدانم بلکه منظورم این است که : بی بردن باموری که خارج از حوزه ادراکات عقل است یکی از خواص نبوت میباشد . « و البته برای نبوت غیر از این خاصیت خاصیت های بسیار دیگری است و آنچه را که ما بیان کردیم قطره ای از ان دریا میباشد ؛ و هلت بیان این خاصیت هم این بود که دانسته شود در بشر هم نمونه از نبوت که جهان خواب باشد موجود و دانشی از جنس دانش انبیاء مانند علم طب و نجوم وجود دارد و معجزات انبیاء ان چیزهایی است که خردمندان بوسیله خرد هرگز بآن راه نخواهند یافت و اما سایر خواص نبوت فقط بوسیله ذوق و سلوک در مسلک تصوف درک می شود و راه دیگری ندارد ، چه آنکه بی بردن به خاصیت اولی که بیان شد برای این است که در بشر هم نمونه ای از آن که جهان خواب باشد وجود دارد و اگر در پیشبر خاصیتی باشد که در بشر موجود نباشد ، هرگز بآن پی نخواهد برد و تصدیق نخواهد کرد زیرا تصدیق فرع بر تفهیم است بنا بر این یگانه راه پی بردن به خواص دیگر نبوت مسلک تصوف میباشد که نمونه ای از آنها در طی طریق صوفیه حاصل میگردد و بشر در طی آن طریق بآن چیزهاییکه برایش حاصل شده ذوق پیدا میکند و نسبت به چیزهایی که موفق بعمل آن نگردیده ایمان پیدا مینماید و برای اعتقاد و ایمان باصل نبوت همین خاصیت کافی است .

و اما اگر شك و تردید در حصول نبوت نسبت به شخص معینی پیدا شود که آیا او برانگیخته است یا نه ؛ نمیتوان بآن یقین پیدا کرد مگر اینکه احوال و اخلاق و کردار و گفتار وی با دیدن و یا شنیدن مورد بررسی قرار گیرد و بعد قرار قطعی صادر گردد ، چنانکه وقتی کسی با حکام ققه و رموز علم طب واقف گشت میتواند فقها و اطبا را با مطالعه احوال و گفتار آنان بشناسد اگر چه خود آنها را ندیده باشد مثلا میتوان با آموختن علم طب و ققه و با

مطالعه کتابه ها و تالیفات شافعی و جالینوس علم حاصل کرد که شافعی فقیه و جالینوس پزشک بوده است و بدون تقلید از غیر در حق آنان شناسایی کامل حاصل نمود . همچنین پس از اینکه کسی معنی نبوت را فهمید و در قرآن و اخبار مطالعه و دقت کرد علم قطعی و ضروری برایش پیدا خواهد شد که معتمد صم دارای عالی ترین درجات نبوت بوده است و این حقیقت با مسراجمه بگفتار و تجربه سخنان وی که در باب عبادات فرموده و تائیری که عبادات در تصفیه و تطهیر قلب دارد ، تائید و مسلم میگردد و آشکار میشود که چگونه حضرتش در این بیان راست گفتار بوده که « من عمل بیا علم ، ورثه الله علم ما لم یعلم » (۱) و نیز چگونه این حقیقت را صحیح فرموده است که « من اهان ظالما ، سلطه الله علیه » (۲) و چگونه این سخن را راست گفته که :

« من اصبح و همومه هم واحد ، کفاه الله تمالی هموم الدنیا والاخره » (۳)

بنابر این وقتی که در هزاران مورد این مطلب مورد آزمایش قرار گرفت علم قطعی و ضروری حاصل خواهد شد که هیچگاه شك و تردیدی در آن راه نخواهد یافت و یقین به نبوت را باید از این راه تحصیل کرد نه از راه شقاق و اژدها کردن عصا زیرا اگر راه اثبات نبوت منحصر به اژدها کردن عصا بشود و دلایل و قراین بسیار دیگری بآن ضمیمه نگردد ممکن است با سحر و خیال اشتباه شود و یا اینکه تصور گردد که خداوند در مقام گمراهی بشر بر آمده است چه آنکه او هدایت و گمراه میکند هر که را بغضوهد (بغض من ، پشاه و یهدی من پشاه) و آنوقت اساس معجزات متزلزل خواهد شد ، بلا ! گرمستند ایمان به نبوت بسخن منظوم باشد باسخن منظوم بهتری آن ایمان از میان میرود و آن معجزه مورد اشکال و انکار قرار میگردد ، بنا بر این اینگونه خوارق عادت باید یکی از دلایل اثبات نبوت باشد تا اینکه بدلائل و قراین دیگری علم حقیقی و ایمان واقعی بآن پیدا شود یعنی باید از مجموع گفتار و کردار و عملیات و اوضاع و احوال ادعای نبوت مورد تصدیق علمی قرار بگیرد و نسبت به آن

(۱) - کسی که بآن چیزی که میداند عمل کند خداوند باو میآموزد
آن چیز را که نداند .

(۲) - کسی که ستمکاری را باری کند خداوند همان ستمکار را برای
مسلط میگرداند .

(۳) - کسی که در روز هم او یکی باشد (مقصود اهتمام و توجه بحق
است) خداوند هموم دنیا و آخرت او را کفایت خواهد کرد .

ایمان واقعی ایجاد شود هر چند که علت واحدی نتوان برای آن ذکر نمود ، مانند کسی که خبری را بطور تواتر می شنود و بآن معتقد می شود . لیکن نمی تواند یقین کند که آن ایمان از گفته کدام يك از خبر دهندگان حاصل شده است و اینگونه ایمان است که ایمان قوی علمی است . و اما ذوق عبارت است از مقام کشف و شهود و رسیدن بحق که جز از طریق تصوف نمی توان بآن فائز گردید .

از بیان حقیقت نبوت همین قدر برای مقصود ما کافی است و جهت احتیاج بان را بزودی بیان خواهیم کرد .

